

مقایسه جاودانگی در اساطیر زرتشتی و سامی

دکتر مهدی رضایی - دکتر حشمتا... آذرمان

استادیار زبان و ادبیات فارسی مجتمع آموزش عالی کازرون - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان

چکیده

ترس از مرگ، چون کابوسی وحشتناک، همیشه لذت و آرامش بشر را مکدر و خواب خوش وی را پریشان کرده است و شاید بتوان از آن به عنوان کهن‌ترین ترس بشر یاد کرد که خود منشأ پیدایش دیدگاه‌های فلسفی و اسطوره‌ای فراوانی در طول تاریخ بشریت شده است. از جمله تلاش‌های مهم، اما گذرای انسان در طول تاریخ برای کاستن از تلخی این حقیقت مهلک، پردازش داستان‌هایی بوده است که امروزه از آن به عنوان اساطیر جاودانگی نام می‌بریم. در سراسر نقاط جهان کهنه و نو، شاهد چنین داستان‌های مقدسی هستیم که هر کدام بازگوکننده زمینه‌های فرهنگی و آمال پردازندگان خود هستند. در این مقاله کوشش بر این است تا اساطیر جاودانگی ایران و بین‌النهرین و اقوام سامی با توجه به خویشکاری شخصیت‌های نامیرا، معرفی و تجزیه و تحلیل شود. از میان اساطیر ایرانی به کسانی چون پشوتن، توس، گرشاسب، ... و از شخصیت‌های اساطیری سامی به اوتانپیش تیم، اخنوخ، ایلیا و ... اشاره خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، جاودانگی، زرتشتی، یهود، اسلام.

تاریخ دریافت مقاله: 89/11/4

تاریخ پذیرش مقاله: 90/4/9

Email: Rezaeimehdi56@gmail.com

مقدمه

یکی از موضوعاتی که در ادیان ملل مختلف وجود دارد، موضوع جاودانگی و آرزوی بی‌مرگی است. شکل‌گیری شخصیت‌های جاودان و یا کسانی که به دنبال بی‌مرگی بوده و از آن محروم شده‌اند، به دو علت صورت گرفته است: اول اینکه بشر از نظر فطری خواهان دوام زندگی است و از فنا گریزان است و برایش پذیرفتنی نیست که پس از چشیدن طعم زندگی به فنا برگردد؛ بنابراین گروهی به جهان دیگر معتقد شدند و گروهی هم با آفرینش اسطوره‌های جاودانگی بر امکان بی‌مرگی بشر صحه گذاشتند. اسطوره‌های جاودانگی بدین دلیل پدید آمدند تا دغدغه بشر و ترسش از مرگ و نیستی را کاهش دهند. از این منظر جاودانگی علتی

فردی دارد. جاودانگی در مفهوم فردی‌اش ریشه در اکنون و حال دارد؛ اکنونی که هیچ وقت نباید تمام شود و بر این مبنای جاودانگی تداوم حال است.

علت دوم این است که برخی از جوامعی که نتوانستند در مدت زمانی معین به آمال خود برسند یا عقیده خود را به همگان بقبولانند، در اساطیر خود شخصیت‌هایی را آفریدند که در آینده، آرزوی سیادت قوم یا مذهب خاصی را تحقق بخشند. این موعودها روزی می‌آیند و منجی قوم خود خواهند شد. گاهی منجی تنها در آینده خواهد آمد و لزوماً اینک زنده نیست؛ اما در بیشتر موارد، منجی آینده، قهرمانی از گذشته است؛ کسی که سال‌ها پیش متولد شده و توانسته است تا امروز زنده بماند. او تا روز معینی در خفا خواهد ماند و سرانجام قیام خواهد کرد.

جاودانان ایرانی

«بر اساس "روایات پهلوی" سه تن از جاودانان ایران هم جان دارند و هم جسم و سه تن تنها جسم دارند» (وندیداد 1376: 1694). سه تنی که هم جان دارند و هم جسم عبارت‌اند از:

- 1- پشوتن¹**: فرزند گشتاسب که با خوردن شیر مقدس⁽¹⁾ جاوید شد. پشوتن اینک در گنگ دژ زنده است.
- 2- یوشت فریان²**: از وی به جز نام، اطلاع چندانی نقل نشده است.
- 3- اغریث³**: او اینک در سئوکستان است. بر طبق شاهنامه، اغریث در اردوی تورانیان قرار دارد. اما شخصیتی نیک است. او به وسیله افراسیاب کشته می‌شود (ر.ک. اوستا 1370: یشت 15 / کرده 13؛ صفا 1363: 575). شاید بتوان گفت شهادت او گونه‌ای تحول‌یافته از جاودانگی وی باشد. چون شهید، زنده فرض می‌شود. سه تن که تنها جسم دارند، اما در ظاهر خوابند و به شکلی نیم مرده برای آخرالزمان خویشکاری دارند، عبارت‌اند از:

1- گاونی⁴ که در فروردین‌یشت ستایش شده است. در متون متأخر به گیو تبدیل شده است و در شاهنامه به همراه کیخسرو می‌رود و در برف گم می‌شود و این صورت تحول‌یافته جاودانگی اوست.

2- توس: از جمله پهلوانانی است که در آبان‌یشت فقره 45-53 از وی نام برده شده است. وی آناهیتا را ستوده و از او تقاضای کمک کرده است. او به پاداش آنکه تورانیان را کشت از جمله کسانی است که همراه سوشیانس خواهد بود؛ یعنی او جاودان است یا حداقل این است که دوباره رجعت خواهد کرد تا در رستاخیر شرکت کند. در شاهنامه، توس در برف گم می‌شود. (ر.ک. به: فردوسی 1374، ج 5: ابیات 3000-3050)

¹ Peshotanu

^۲ yosht-fryan

³ Aghriratha

^۴ Gaevani

3-گرشاسب: او را می‌توان شاهی دانست که کارکردهای پهلوانی دارد. اعمال پهلوانی او فراوان است و ذکر آنها تکرار مکررات است. تنها باید گفت که او را هرقل ایرانیان می‌دانند (نولدکه 1369: 90) و نیز برخی از اعمال او را با خویشکاری‌های ورثرغن⁵ در هند مقایسه کرده‌اند (ر.ک. به: نیبرگ 1359. 69-79). در متون حماسی متأخر چون شاهنامه و گرشاسب‌نامه، صورت پهلوانی او به‌خوبی آشکار است؛ اما در عین حال می‌توان پس زمینه شاهی او را هم مشاهده کرد:

«اولا او از نسل جمشید است» (اسدی طوسی 1317: 65)، جمشید شاهی فره‌مند بود. پس گرشاسب فرء شاهی دارد. ثانیاً منطقه سیستان زیر فرمان اوست و او بر آنجا حکومت می‌کند، بدین ترتیب او یک شاه محلی است. اما او به دلیل آنکه به آتش توهین کرد تا قیامت حق ورود به بهشت ندارد، ولی سرانجام وارد بهشت می‌شود. او در دشت پیشانسه خفته است و 99999 فروهر از جسم او حفاظت می‌کنند. او مانده است تا در آخرالزمان، ضحاک از بند رها شده را بکشد. با انجام این عمل خویشکاری او تمام خواهد شد. (ر.ک. فرنیغ دادگی 1374: 138 و وندیداد 1376: 492-491)

غیر از این شش تن، جاودانان دیگری هم در اساطیر ایران وجود دارند:

ضحاک: اژی‌دهاک⁶: ازدهای سه سر و شش چشم اوستا، در متون حماسی متأخر به ضحاک با دو ماری که بر شانه دارد، تبدیل می‌شود. دارمستتر او را با داس ازدهای طوفان «درودا» مقایسه کرده و برخی هم وی را از شاهان آشوری و کلدانی دانسته‌اند؛ به‌ویژه که مبدأ ضحاک بنابر اوستا کوی رنت نزدیک بابل بود (ر.ک. اوستا 1370: 19/15-21؛ یشت 30/5-34؛ صفا 1363: 455-458). در جنگ نهایی وی و شکست خوردنش، فریدون قصد می‌کند او را بکشد، اما سروش مانع وی می‌شود؛ زیرا با مرگ ضحاک همه پلیدی‌ها و حیوانات مودی آزاد شده و در زمین پنخس می‌شوند. بنابراین، فریدون او را در غاری در دماوند زندانی می‌کند. وی اینک زنده است؛ ولی بدون فعالیت.

کیخسرو⁷: در اوستا دو ویژگی مهم دارد؛ خسرو شجاع و فحل است. او پیونددهنده کشورهاست. در آبان‌یشت فقره 49 از او به عنوان کیخسرو پهلوان و پدیدآورنده شاهنشاهی ایران یاد شده است (ر.ک. به: کریستن سن 1381: 164). معمولاً کیخسرو را به عنوان شاه می‌شناسند و از پهلوانی او غفلت می‌شود. پدر او سیاوش و مادرش فرنگیس دختر افراسیاب تورانی است. به این ترتیب کیخسرو مجمع تضادها است؛ حاصل جمع ایران و توران. وی پس از غلبه بر افراسیاب و کشتن او از دنیا و حکومت کناره گرفت و به همراه چند پهلوان به کوه رفت و صبحگاهی از نظرها ناپدید شد. کناره‌گیری او از حکومت و جهان، بازتاب رنگ پریده‌ای از زندگی و جاودانگی او در متون پهلوی است. در نوشته‌های پهلوی او اینک در نقطه‌ای نامعلوم احتمالاً گنگ دژ بر تخت

⁵. Verethraxhan

^۶. Agi-Dehaka

⁷. Kay xusrow

نشسته و روز موعود به همراه فرشته «وای» بر توس و کی اپیوه می‌گذرد و سرانجام به خدمت سوشیانس درمی‌آید. (همان). همین جاودانگی کیخسرو در متون پهلوی بازتاب این نکته است که کیخسرو در آفرین یشت دور از مرگ توصیف شده است.

کیخسرو از نظری دیگر هم اهمیت دارد؛ او کسی است که پیش از زرتشت از دین مزدا آگاهی داشت و آن را به کار می‌بست. (ر.ک. به: دینکرت، کتاب نهم، فصل 16، فقره 19). همین نکته باعث شده که بعد از اسلام از سوی برخی از عرفای اهل اشراق چون سهروردی به عنوان نمونه کامل عرفان اشراقی و پیر این راه معرفی گردد. (ر.ک. به: سهروردی 2535، ج 2: 157)

اما خصوصیت پهلوانی کیخسرو که معمولاً از آن غفلت می‌شود، از چند نظر قابل بررسی است:

- وی کسی است که به شخسه مبارزه می‌کند و خود، افراسیاب را می‌کشد.
- او آتشکده آذرگشسب را در آذربایجان بنا می‌کند که مخصوص ارتشتاران است؛ یعنی همان پهلوانان.
- در آخرالزمان به خدمت سوشیانت در می‌آید و پهلوانی از پهلوانان وی به شمار می‌آید.
- در شاهنامه، او از جنگ تن به تن ابایی ندارد در حالی که پهلوانان او را از این کار منع می‌کنند و می‌گویند که شاهان پیشین خود به جنگ نمی‌پرداختند؛ اما او با شیده، پهلوان تورانی، همچون یک پهلوان می‌جنگد.

جاودانان اساطیر سامی

الف - بین‌النهرین

اوتانیپش تیم⁸: شخصیت اصلی اسطوره طوفان بابلی است. در ضمن حماسه گیل‌گمش این داستان به وسیله خود اوتانیپش تیم روایت شده است. او شاه شهر شوروک در ساحل فرات است.خدایان تصمیم می‌گیرند طوفانی بفرستند و بشر را نابود کنند. «ئا» خدای آب‌ها در خواب بر شاه ظاهر می‌شود و بعد به او الهام می‌کند که کشتی بسازد تا نجات یابد و به مردم بگوید به دریا می‌رود و پس از رفتن او، خدا باران پر برکت برایشان می‌فرستد. ساخت کشتی هفت روز طول کشید؛ هفت روز و هفت شب باران بارید. 12 روز پس از باران 14 قله پدید آمد و کشتی بر کوه نیسیر توقف کرد. پس از هفت روز، شاه پرندگانی را رها کرد و دانست که خشکی پدید آمده است. پس به همراه همسرش از کشتی پیاده شد و برای خدایان قربانی کرد. انلیل گرچه بعد از آگاهی از نجات شاه عصبانی شد، اما سرانجام دست بر پیشانی او و همسرش گذاشت و دعا کرد: من زندگی جاودانه به آنها بخشیدم تا مثل خدایان تا ابد زندگی کنند. او و همسرش در سرزمین‌های دور شرق زندگی خواهند کرد. یعنی جایی که خورشید سر بر می‌آورد. (روزنبرگ 1379، ج 1: 388. و مک کال 1373: 94)

⁸. Outa-napishtim

به این ترتیب به الهام یک خدا شاهی به همراه همسرش جاویدان شد.

داستان طوفان نوح که یک داستان دینی است به این اسطوره شباهت دارد. نوح، پیامبر خدا بود. او بعد از ناامیدی از ایمان قومش، آنها را نفرین کرد. «خدا به او دستور داد کشتی بسازد. در این مدت مردم او را به خاطر ساخت کشتی مسخره می‌کردند... سرانجام طوفان آغاز شد و 40 شبانه‌روز طول کشید و کفار نابود شدند. بعد از طوفان، کشتی بر کوه جودی توقف کرد و نوح با رهاکردن پرندگانی (کلاغ - کبوتر) و بازنگشتن آنها، دانست که خشکی پدید آمده است. او به همراه عده‌ای قلیلی از مؤمنان، خدا را سپاس گفته از کشتی پیاده شدند» (طباطبایی 1363، ج 10: 400-353)

ب - یهود - اسلام

در روایات یهودی و اسلامی، از چهار جاودان نام برده شده است: اخنوخ (ادریس)، ایلیا (الیاس)، عیسی و خضر.

اخنوخ: گفته شده که در بابل یا در مصر یا در چین به دنیا آمده است و به علوم گوناگون آگاه بوده است؛ از جمله نجوم، خط، خیاطی (طباطبایی 1363، ج 14: 99-105). مکان‌هایی که به عنوان محل تولد او یاد شده - بابل، مصر و چین - از مراکز مهم تمدن در اعصار مختلف بوده‌اند. در تورات آمده است که «همه ایام خنوخ 365 سال بود و خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد؛ زیرا خدا او را برگرفت» (کتاب مقدس، سفر پیدایش: 5/18-24). درباره‌ی نایاب شدن او، روایات گوناگونی شکل گرفته و باعث شده است که ادریس را جاودان بدانند. در برخی تفاسیر آمده که ادریس دعا کرد که بال قطع شده فرشته‌ای ترمیم شود و فرشته به پاداش آن او را به خدمت ملک‌الموت برد تا مدت زندگی‌اش را بپرسد. بین آسمان 4 و 5 بود که ملک‌الموت روحش را قبض کرد. در روایت دیگر آمده است که او عابدترین فرد زمان خود بود و به همین علت ملک‌الموت خواستار دوستی با وی شد. پس از مدتی که ادریس دانست دوستش فرشته مرگ است، از او خواست تا روحش را قبض و دوباره زنده‌اش کند و به همراه او به دیدن بهشت و جهنم برود. ملک‌الموت چنین کرد. اما وقتی که ادریس وارد بهشت شد، حاضر نشد که از آن خارج شود و استدلال کرد که او هم مرگ را چشیده و هم جهنم و هم بهشت را دیده و هرکس که وارد بهشت شد، برای ابد باید آنجا بماند؛ با همین دلایل وی در بهشت ماند و بدین ترتیب جاویدان شد.

در برخی از متون متأخر اهل کتاب آمده است که وی ابتدا به بهشت برده شد؛ ولی دوباره به صورت کودکی درآمد و به زمین برگشت و سرانجام به وسیله جبرئیل به بهشت اعلی برده شد. (ر.ک. به: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج 7: ذیل واژه)

گاه ادریس را از نظر غیبت و حضوری که داشت، با مهدی مقایسه کرده‌اند. جالب اینکه محل زندگی او را در مسجد سهله در کوفه گفته‌اند (همان، ج 14: 99). یعنی همان مکانی که به محل زندگی حضرت مهدی هم

منسوب شده است. (ر.ک. به: مجلسی 1365: 579) و نیز گفته شده او روز عاشورا صعود کرده است یعنی روز شهادت امام حسین (ع).

ایلیا⁹ او یکی از پیامبران بنی اسرائیل است که پیش از الشیع برانگیخته شد تا با دین التفاطی که در بعلبک رواج یافته بود، مبارزه کند. او در زمان اخاب زندگی می‌کرد. دین التفاطی مخلوطی از دین توحیدی و پرستش بعل بود (ر.ک. کتاب مقدس 1999، پادشاهان 2). از مقایسه جزئیات روایات اسلامی با روایت تورات درمی‌گذریم و اما پایان کار ایلیا این بود که او به همراه شاگردش الشیع از جلجال روانه شد، از چند شهر گذشت و در هر شهر به شاگردش می‌گفت که او را رها کند؛ اما الشیع با او می‌رفت تا آنکه به رود اردن رسیدند. ایلیا با ردای خود به آب زد و آب کنار رفت و از رود گذشتند. آن سوی رود، ایلیا آماده عروج بود و در این سوی رود، پنجاه نفر از فرزندان انبیا نظاره‌گر بودند. ناگهان گردونه‌ای آتشین پدید آمد که چهار اسب آتشین آن را می‌کشیدند... ایلیا به آسمان برده شد؛ اما ردایش بر زمین افتاد و نصیب الشیع شد. اگرچه گروهی 50 نفری به جست‌وجوی ایلیا پرداختند، ولی اثری از او نیافتند.

از این داستان در روایات اسلامی تنها این نکته باقی مانده که الیاس از خدا خواست تا او را از شر کفار نجات دهد. پس جنبنده‌ای به شکل اسب و به رنگ آتش او را به آسمان برد و خدا لذت خوردن و نوشیدن را از او گرفت؛ در نتیجه چون ملایک شد و در میان ایشان قرار گرفت. نخوردن و نوشیدن الیاس، مشابه غذا نخوردن مردم در آخرالزمان است که در اساطیر ایرانی به آن اشاره شده است. از سویی میان جاودانگی مردم در آخرالزمان و جاودانگی الیاس و از سوی دیگر با ترک غذای مادی دنیا ارتباطی وجود دارد.

برخی عروج ایلیا را به گم شدن او در طوفان های گرم بیابانی تأویل کرده‌اند (هوک 1369: 216). در کتاب مقدس به بازگشت او تصریح شده است. او برخواهد گشت تا با معجزه‌ای سبب توبه عمومی شود. در مراسم عید فصح چهار جام قرار می‌دهند: یکی از آنها از آن ایلیا است و این نشان‌دهنده امید به بازگشت او است. گرچه حضرت عیسی می‌گفت که یحیی همان ایلیا است که برگشته است.

در روایات اسلامی به برگشت او هیچ اشاره‌ای نشده است، تنها گفته شده او «تا روز قیامت زنده است و آخرین بنی آدم است که می‌میرد» (طباطبایی 1363، ج 17: 252). او به افرادی که در کوه‌ها و بیابان‌ها گم شده‌اند، کمک می‌کند.

3- **خضر**: شخصیت او در تورات مجهول است؛ اما در اساس روایات اسلامی او عالم یا پیامبری در زمان موسی بن عمران بود. نامش تالیا بن ملکان است. او را از آن نظر خضر (سبزی) می‌گفتند که به هر جا قدم می‌گذاشت، سبز می‌شد و هر چوب خشک را خرم و سبز می‌ساخت. برخی او را از همراهان ذوالقرنین

⁹. Elijah

(اسکندر) گفته‌اند که توانست از آب حیات بنوشد و بی مرگ شود. با این وصف او چند سده پیش از حضرت عیسی می‌زیسته است. همچنین نقل شده که او فرزند بلافصل آدم است و به دعای او مانده است تا در آخرالزمان دجال را تکذیب کند. برخی هم گفته‌اند او در کشتی نوح بود و به آن دلیل که حاضر شد جسد آدم و حوا (پدر و مادر نوع بشر) را به بیت‌المقدس ببرد و دفن کند، به او جاودانگی بخشیده شد (همان، ج 13: 598-652). این اختلافاتی که دربارهٔ زمان و نیز علت جاودان شدن او وجود دارد، به علت آن است که سرگذشت او در کتاب مقدس (انجیل و تورات) نیامده است.

خضر موکل دریا است و به گمشدگان دریایی کمک می‌کند. او به همراه الیاس تا روز قیامت زنده است. ظاهراً سالی چند بار آن دو یکدیگر را می‌بینند. خضر در عرفان اسلامی نماد پیر و راهنما و انسان کامل است و در فرهنگ عامهٔ بخش‌هایی از ایران نیز به وی اشاره شده است. در جنوب ایران (جنوب استان فارس) مردم می‌گویند که هر انسانی در طول زندگی یک بار خضر را می‌بیند و آن وقت هرچه از خضر بخواهد به او داده می‌شود و این در صورتی است که خضر را بشناسد و البته این شناخت برای همه میسر نیست. در این مناطق توصیه می‌شود درویشی را که غروب در خانه را می‌زند، رد نکنید؛ شاید او خضر باشد. شاید بتوان گفت علت اینکه حضور خضر بسیار بیشتر از دیگر جاودانان بوده است، تأثیر عرفان و تصوف در فرهنگ عمومی است. اما اینکه چرا در عرفان اسلامی خضر بیش از سایرین حضور دارد، مسئله‌ای است که محتاج مطالعه‌ای عمیق‌تر است. تنها می‌توان گفت خضر از آن نظر که به آیین و مکتبی خاص، محدود نشده و به آن دلیل که شخصیت خود او هم چندان محدود و مشخص نیست؛ برای عالم عرفان و منسوب کردن برخی نظریات عارفانه، مناسب است؛ چونکه عرفان و تصوف، محدودیت و چهارچوب‌مندی آیین‌های رایج را بر نمی‌تابد. البته داستان موسی و خضر و تعلیم باطنی خضر که در قرآن و تفاسیر آمده هم تأثیر شدیدی در عرفانی نمایاندن شخصیت خضر داشته است.

4- حضرت عیسی: تولد حضرت عیسی به گونه‌ای خارق‌العاده بود. او از مادری باکره زاده شد. زمانی که مریم برای شست‌وشوی خود آماده می‌شد، فرشته‌ای بر او ظاهر شد و او را به مسیح مژده داد. شباهت این نکته با نحوهٔ تولد سوشیانس‌ها (موعودهای زرتشتی) قابل اعتنا است. بر طبق اساطیر زرتشتی، سه نطفهٔ زرتشت در دریاچهٔ هامون وجود دارد و به وسیلهٔ 99999 فروهر محافظت می‌شود. پیش از تمام شدن هر هزاره، دختری باکره از زرتشتیان به آن آب وارد می‌شود و باردار می‌شود. هزاره بعدی هم به همین ترتیب تا آنکه، سوشیانس⁽²⁾ هم به همین شیوه در آخرین هزاره در رحم دختری باکره قرار می‌گیرد و از او متولد می‌شود (ر.ک. به: پورداوود 1927: 322). گویا بین آب و تولد یک فرد یا یک دورهٔ نوین ارتباطی وجود دارد.

در قرآن کشته شدن حضرت عیسی به شدت رد شده و تصریح شده که او به عالم بالا عروج کرد. اما انجیل‌ها گفته‌اند که حضرت عیسی مصلوب شد و پس از سه روز برخاست و شاگردان خود را در جلیل

ملاقات کرد و آنها را مأمور تبلیغ دین نمود. خود نیز به مدت چهل روز در مناطق اطراف سیاحت کرد و سرانجام در «بیت عینا» شاگردان خود را برکت داد و در همان حال به آسمان صعود کرد (ر.ک. به: کتاب مقدس، لوقا: 50/24-51). از نظر مسلمانان این یهودا بود که به جای او اعدام شد؛ حتی در برخی از تفاسیر آمده است که به اشاره خود حضرت عیسی، یهودا این کار بزرگ را برگزید و در جزای آن اجری بزرگ خواهد یافت. احادیثی هم نقل شده که مضمون آن این است که روح حضرت عیسی هنگام عروج قبض و در آسمان، دوباره زنده شد (ر.ک. به: طباطبایی 1363، ج 3: 377-378) و نیز در تفاسیر اسلامی آمده است که «او در شب قدر برده شد و پس از هفت روز برگشت» (حسین بن احمد خزاعی 1367، ج 4: 349). این روایات بازتاب همان مرگ و رستاخیز حضرت عیسی در انجیل است که با آیات قرآنی سازگار نیست؛ اما رنگ و لعابی اسلامی یافته و از قول پیشوایان اسلام نقل شده است.

به هر حال اینک حضرت عیسی زنده است و روزی بازخواهد گشت. بازگشت او در قرآن نشانه قیامت قرار داده شده است (زخرف 43: 61). البته برگشت حضرت عیسی در روایات اسلامی صورت و شکلی اسلامی یافته است؛ برای نمونه، اینکه او صلیب را می شکند، خوک را می کشد، به حج می رود، با زنی از اعراب ازدواج می کند و ... (ر.ک. به: موسوی کاشانی 1373: 243-254)

به نظر مسلمانان او می آید و به نمایندگی از حضرت مهدی، دجال را می کشد. در انجیل نیز وی کشنده دجال معرفی شده است (ر.ک. به: کتاب مقدس، اول قرنتیان: 26/15). مسیحیان نیز بازگشت او را مسجل می دانند. منتها از نظر آنها اینک هم مسیح حاضر است و می تواند در زندگی آنها نقش داشته باشد؛ او اینک به مؤمنان برکت می دهد و راه سعادت را به آنها می نمایاند. تنها باید به او ایمان آورد و تسلیم او شد.

تحلیل

اسطوره‌هایی که درباره جاودانان ساخته و پرداخته شده است به صورت منطقه‌ای و قومی قابل تحلیل است؛ به عبارت دیگر عوامل جامعه‌شناختی مربوط به یک جامعه و ملیت خاص، در نوع و شکل اسطوره آن منطقه تأثیرگذار بوده است:

در ایران: جاودانان، الگوی سه گانه‌ای را تجسم می‌بخشند. آنچنان که جامعه آریایی سه طبقه ارتشیان، کشاورزان و موبدان دارد. البته در اسطوره بی‌مرگان، کشاورزان جای خود را به شاهان داده‌اند.

سوشیانس مظهر روحانیت، کیخسرو مظهر شاهی و طوس و گرشاسب مظهر پهلوانی‌اند. اما جاودانان ایران، اینک فعال نیستند؛ آنها نیروهای بالقوه‌اند. بالقوه بودن آنها به گونه‌های نمادین در اساطیر زرتشتی بیان شده است. گرشاسب و توس و گیو در حالتی شبیه به خوابند یعنی فعال نیستند. بالقوه بودن سوشیانس‌ها به خوبی آشکار است. آنها اینک تنها نطفه‌اند. یعنی بالقوه انسان هستند. افزون بر این، دیگر جاودانان ایرانی که هم جسم دارند و هم جان، مانند پشتون یا کیخسرو، تنها منتظر روز موعودند و امروز عملاً هیچ وجود مؤثری ندارند.

بنابراین، در فرهنگ عمومی زرتشتیان هم مورد استغاثه قرار نمی‌گیرند. تنها برای آنها دعا می‌شود. در گذشته برخی از زرتشتیان کرمان در ششم فروردین بر بام خانه‌هاشان جو می‌ریختند به این تصور که در آن روز کیخسرو با اسبش از آنجا می‌گذرد، اما هیچ‌گاه از او درخواستی نمی‌کردند؛ زیرا آنها باید منتظر روز موعود باشند. تنها آن روز است که جاودانان ایران کارکرد خود را نشان خواهند داد.

در بین‌النهرین: جاودان (اوتانیپش تیم) بین‌النهرین، هیچ وظیفه‌ای در آینده ندارد. او هیچ‌گاه برنخواهد گشت. او غیر فعال است؛ چه امروز و چه فردا حتی در گذشته هم خویشکاری خاصی نداشت. جالب اینکه به گیل‌گمش هم نتوانست کمک کند تا به جاودانگی برسد. به همین سبب او فقط نمادی از ادوار بسیار کهن از آرزوی نامیرایی است.

در باورهای سامی: اخنوخ هیچ فعالیتی ندارد؛ او نه حال اثری دارد و نه آینده. او دیگر بر نخواهد گشت. مسیح در آینده خواهد آمد و کارکردی مؤثر خواهد داشت. او حتی اینک هم فعال است. مسیحیانی که به او ایمان دارند، هر لحظه از او متبرک می‌شوند. او کاملاً وارد زندگی فرد می‌شود و آن را متحول و پر از نور می‌کند.

خضر هم اگرچه در آخرالزمان حضور دارد، اما تنها وظیفه‌اش تکذیب دجال است. او اهل مبارزه و جدال نیست. این مسئله با تأثیر از عرفان حاصل شده است؛ عرفانی که سیر معنوی و مبارزه اخلاقی را جانشین جنگ و جهاد کرده است و چون خضر نمودار عرفان اسلامی است، به چهره‌ای آرام تبدیل شده است. با این حال او اینک فعال است و خویشکاری خاص خود را دارد. او در عالم عرفان و در فرهنگ عامه حضور دارد. جالب آن است که خضر موکل دریا بوده، اما در خشکی‌ها نفوذ کرده و وارد فرهنگ عامه شده است. ایلیا هم در آینده برخواهد گشت و گفتیم که به گونه‌ای، اهل کتاب منتظر او هستند. اما کارکرد و حضور او به شدت حضرت عیسی نخواهد بود. ولی در عوض ایلیا اینک و در حال حاضر حضوری مؤثر دارد. او در فرهنگ اسلامی نجات‌دهنده گرفتاران و گمشدگان کوه و صحرا است.

درباره خضر و ایلیا باید گفت که حضور کنونی خضر بیش از ایلیا است؛ اما وعده حضور آتی ایلیا در میان اهل کتاب مسجل‌تر است. این دو تن جاودانانی هستند که صفت منجی بودن آنها کم رنگ شده و صورتی عوامانه یافته است. البته آنها هنوز نفوذ خود را دارند. منتها بیشتر به حوزه فرهنگ عمومی پیوسته‌اند و از این رو داستان آنها از آن ابهت اسطوره‌ای - که خاص قهرمانان نجات‌بخش است - تهی شده است. آنها تنها افراد عادی و گمشدگان را راه می‌نمایند و برای آرمان قوم یا مذهبی خاص نمی‌جنگند. پس منجی بودن آنها محدود و عامیانه شده است.

در یک نگاه کلی جاودانان از نظر فعال بودن سه نوع هستند؛ گروهی اینک بالقوه‌اند و روز موعود فعال (ایران)، عده‌ای هیچ‌گاه فعال نخواهند بود (بین‌النهرین) و گروهی هم امروز و هم فردا فعال‌اند و حضور دارند

(یهود - اسلام). با این وصف، هر محدوده فرهنگی، نوعی خاص از جاودانگی را پرورانده است. تنها اخنوخ یک استثناست. ظاهراً او از جاودانان یهود است، اما هیچ کارکردی ندارد؛ نه در حال و نه در آینده، و زنده بودن او هدفمند نیست. در جواب باید نکته‌ای ظریف را یادآور شد و آن این است که اخنوخ در اصل از جاودانان یهود نیست؛ بلکه او از شخصیت‌های بین‌النهرین است. این حرف شاید عجیب به نظر برسد، اما دو سند از شهر لارسا به دست آمده که در آنها اسامی شاهان پیش از طوفان در بین‌النهرین ثبت شده است. عمر ده تن از این شاهان طولانی است. هفتمین فرد از آنها دانایی غیبگوست. در تورات هم پیش از نوح از ده تن نام برده شد و همه آنها عمری طولانی دارند و اخنوخ هفتمین نفر آنها است. او به علوم گوناگون آگاهی دارد. به این ترتیب احتمالاً در دوره اسارت یهودیان در بابل این داستان وارد متن تورات شده است یا حداقل با تأثیرپذیری از آن تغییر کرده است (ر.ک. به: هنری هوک 1369: 177). جالب این است که محل تولد او را هم برخی از مفسرین اسلامی بابل دانسته‌اند (ر.ک. به: طباطبایی 1363، ج 14: 102). به هر حال اخنوخ در تورات هم پیش از آنکه بنی اسرائیل شکل بگیرد و حتی پیش از هجرت ابراهیم پیامبر بود. بنابراین از نگاه تورات هم او پیامبر خاص بنی اسرائیل نیست. بدین ترتیب ساختار اسطوره اخنوخ به ما کمک می‌کند تا منشأ آن را - که دیگران هم حدس زده بودند - از طریق تحلیل ساختاری اسطوره جاودانگی بیابیم.

حال باید به این پرسش پاسخ گوئیم که چرا جاودانان یک قوم با قوم دیگر تفاوت دارند؟ بهتر است به مقدمه مقاله بازگردیم. آنجا گفته شد که دو علت برای ساختن اسطوره‌های جاودانان وجود دارد. حال می‌گوئیم هرگاه تنها علت جاودان شدن، ارضای حس فطری انسان یعنی تمنای بی مرگی باشد، اصولاً برای فرد جاودان کارکردی در نظر گرفته نمی‌شود. اسطوره‌های بین‌النهرین این گونه‌اند. چون مردم آن منطقه به جهان پس از مرگ معتقد نبودند. بنابراین برای التیام خود، شخصیتی پروردند که بی‌مرگ شد. آنها نمی‌خواستند عقیده یا آیینی را حاکم کنند، برای همین نیازی به بازگشت یک قهرمان نداشتند تا او آرمان قوم خود را حاکم سازد. بنابراین، اوتانیپیش تیم، اگرچه زنده است، هیچ‌گاه باز نمی‌گردد. اما اقوامی که خواستند عقیده و مذهب خود را گسترش دهند یا به گونه‌ای زیر فشار بودند به جاودانان خود خصوصیت منجی بودن هم افزودند. آنها دیگر تنها آرزوی نامیرایی یک فرد انسانی را تحقق نمی‌بخشیدند؛ بلکه می‌ماندند تا آرزو و آرمان گروهی را محقق سازند که اینک به آرمان خود نرسیده بود. در این حالت علت اجتماعی در ساخت و پرداخت اساطیر جاودانان نقش دارد. اما این فشارها و ضرورت‌ها درجات گوناگونی دارد. هرگاه جامعه‌ای که اسطوره در آن شکل گرفته تحت فشار شدید باشد، حضور منجی برای آن یک فوریت به‌شمار می‌رود؛ جاودان باید همان لحظه حضور داشته باشد تا آلام قوم را کاهش دهد. حضور زنده و فعال مسیح از این گونه است. مسیحیان از همان آغاز زیر فشار و پیگرد حکومت روم قرار داشتند، پس از همان آغاز مسیح چنان تصویر شد که همواره حاضر است و در زندگی پیروان خود نقش دارد. اما هرگاه قومی این فوریت و ضرورت را حس نکنند، بلکه تنها خواستار

آرمان‌هایی است که البته بلندپروازانه و دور از دسترس به نظر می‌رسد و لاجرم باید در آینده تحقق یابد، جاودانانی پرورده می‌شوند که در آینده این مهم را عملی سازند. حضور همیشگی و فعال امروزی آنها ضرورتی ندارد. چون قوم و جامعه آنها با وجود آنکه به همه آمال خود نرسیده است، اما آرامشی نسبی را به دست آورده است یا اینکه فشارها به اندازه‌ای نیست که نجات‌دهنده آنی را بطلبد. جاودانان ایران این‌گونه‌اند. زرتشتیان در هنگام شکل دادن به این اسطوره‌ها، نیاز فوری به یک منجی نداشتند، بلکه آنها خواستار گسترش و حاکمیت عقیده خود بودند و این مستلزم گذر زمان بود و طبعاً موکول به آینده می‌شد.

در آخر ذکر این نکته هم خالی از لطف نیست که جاودانان ذکر شده همه مردند. تنها یک زن وجود دارد و آن همسر اوتانپیش تیم است. اما او تنها سایه‌ای از اوتانپیش تیم است. حتی نام این زن ذکر نشده است. می‌توان گفت به آن علت که جامعه‌های سامی و آریایی مردسالار بوده‌اند، جاودانان خود را نیز تنها از مردان برگزیده‌اند. به‌ویژه که بیشتر آنها باید مبارزانی باشند که در آینده به نبرد پردازند و البته نبرد هم وظیفه مردان بوده است؛ زیرا آنها توان و نیرویی بیشتر دارند. حضور کم‌رنگ زن اوتانپیش تیم دلیل دیگری بر ادعای ما است که اساطیر بین‌النهرین برآورنده نیاز فطری به جاودانگی است؛ چون نیازی به جنگ و درگیری برای نجات یک قوم احساس نمی‌شده است که نیاز به مرد باشد، به همین دلیل زنی نیز می‌تواند نماینده احیای حس دوام زندگی باشد.

نتیجه

1. عوامل جامعه‌شناختی هر قوم بر ویژگی‌های شخصیتی و کارکرد جاودان آن قوم تأثیر مستقیم دارد؛ برای نمونه، طبقات سه بخشی جامعه ایرانی که شامل روحانی، ارتشتار و کشاورز می‌شود، بر شکل‌گیری شخصیت جاودانان آنها تأثیرگذار بوده است و بیشتر جاودانان از میان ارتشتاران و موبدان‌اند یا ترکیبی از ارتشتار موبد هستند.
2. جاودانان در این اقوام همه مرد هستند و از میان همه جاودانان، فقط یک زن وجود دارد که آن همسر اوتانپیش تیم است؛ اما نقش وی بسیار کم‌رنگ است و حتی نام وی نیز ذکر نشده است. به یقین علت انتخاب جاودانان از میان مردان، روحیه مردسالاری این جوامع است.
3. جاودانان از نظر فعال بودن به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ گروهی اینک کارکردی ندارند و روز موعود فعال خواهند شد (ایران)، عده‌ای هیچ‌گاه فعال نخواهند بود (بین‌النهرین) و گروهی هم امروز و هم فردا فعال‌اند و حضور دارند (یهود - اسلام).
4. علت تفاوت کارکرد جاودانان در آن است که هرگاه ارضای حس فطری انسان؛ یعنی تمنای بی‌مرگی باشد، برای فرد جاودان کارکردی در نظر گرفته نمی‌شود؛ مانند اسطوره‌های بین‌النهرین که چون مردم آن منطقه به معاد باور نداشتند، بنابراین برای تسکین آلام ناشی از یادکرد مرگ، شخصیتی پروردند که بی‌مرگ شد. اما اقوامی که به معاد باور دارند؛ به دلیل کاهش از فشارهای اقوام دیگر، به جاودانان خود خصوصیت منجی بودن را هم افزودند.

پی‌نوشت

- (1) این شیر می‌تواند تجسمی از همان آب حیات در روایات سامی یا صورتی دیگر از نوشیدن هومه باشد.
- (2) دو زاده نخستین به نام‌های «اوشیدر» و «اوشیدر ماه» هستند.

کتابنامه

قرآن کریم.

- اسدی طوسی، علی بن احمد. 1317. *گرشاسپ‌نامه*. به کوشش حبیب یغمایی. آلمان: بروخیم. اوستا. 1370. گزارش جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.
- پورداوود، ابراهیم. 1927. *سوشیانت موعود مزدیسنا*. بمبئی: بی‌نا.
- حسین بن احمد خزاعی. 1367-71. *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. به تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح. مشهد: آستان قدس رضوی.
- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*. ج 7. تهران: بنیاد دایرةالمعارف.
- دینکرت، بی‌تا. به کوشش ماهیار نوابی، کیسخر و جاماسب آسا با همکاری فنی بهرام فره‌وشی و محمود طاووسی. شیراز: موسسه مطالعات آسیایی دانشگاه شیراز.
- دینکرت، بی‌تا. به کوشش ماهیار نوابی، کیسخر و جاماسب آسا با همکاری فنی بهرام فره‌وشی و محمود طاووسی. شیراز: موسس مطالعات آسیایی دانشگاه شیراز.
- روزنبرگ، دونا. 1379. *اساطیر جهان*. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر.
- سهروردی، یحیی. 2535. *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*. ج 3. به تصحیح هنری کربن. تهران: انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران.
- صفا، ذبیح‌الله. 1363. *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- طباطبایی، سید محمدحسین. 1363. *تفسیر المیزان*. ترجمه ناصر مکارم شیرازی و ... تهران: بنیاد فکری و علمی طباطبایی.
- فردوسی. 1374. *شاهنامه*. تهران: قطره.
- فرنیغ دادگی. 1374. *بندهش*. گزارش مهرداد بهار. تهران: توس.
- کتاب مقدس. 1999. ایلام: انجمن بین‌المللی کتاب مقدس.
- کریستن سن، آرتور. 1381. *کیانیان*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- مجلسی، محمدباقر. 1361. *بحارالانوار*. ترجمه محمدحسن بن محمدولی. ج 13. ارومیه: کتابفروشی اسلامیة.
- مک کال، هنریتا. 1373. *اسطوره‌های بین‌النهرینی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- موسوی کاشانی، سید محمدحسین. 1373. *جهان در آینده یا علایم ظهور*. تهران: مؤلف.

نولدکه، تئودور. 1369. حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. تهران: جامی.
نیبرگ، ه. س. 1359. دین‌های ایران باستان. ترجمه سیف‌الدین نجم‌الدینی. تهران: مرکز مطالعه فرهنگ‌ها.
وندیاد. 1376. ترجمه هاشم رضی. تهران: فکر روز.
هنری هوک، ساموئل. 1369. اساطیر خاورمیانه. ترجمه فرنگیس مزداپور و علی اصغر بهرامی. تهران: روشنگران.



References

Asadi Toosi, Ali Ibn Ahmad. (۱۹۲۸/۱۳۱۷H). *Garshāsp Nāmeḥ*. With the efforts of Habib Yaghmayi. Germany: Brochim.

Avesta. (۱۹۹۱/۱۳۷۰H). Report by Jalil Doostkhāh. Tehran: Morvārid.

Christensen, Arthur. (۲۰۰۶/۱۳۸۵H). *Kiāniān*. Tr. by Zabihollah Safa. Tehran: Elmi va Farhangi.

Dāerat-ol Ma'āref-e Bozorg-e Eslami. Vol. ۷. Tehran: Bonyād-e Dāerat-ol Ma'āref.

Dinkart. (n.d.). With the efforts of Māhyār Navvābi and Keikhosrow Jāmāsb Āsā, with the technical efforts of Bahrām Farahvashi and Mahmood Tāvooosi. Shiraz: Moassese-ye Motāle'āt-e Āsiāyi-e Dāneshgāh-e Shiraz.

Faranbagh Dadegi. (۱۹۹۰/۱۳۷۴H). *Bondaheshn*. Report by Mehrdād Bahār. Tehran: Toos.

Ferdowsi. (۱۹۹۰/۱۳۷۴H). *Shahnameh*. Tehran: Ghatreh.

Henry Hooke, Samuel. (۱۹۹۰/۱۳۶۹H). *Asātir-e Khavar Miāneh (Middle Eastern Mythology)*. Tr. by Farangis Mazdāpour and Ali Asghar Bahrāmi. Tehran: Roshangarān.

Hossein Ibn Ahmad Khazā'ee. (۱۹۸۸-۹۲/۱۳۶۷-۷۱H). *Rowz-ol Janan va Rooh-ol Janan fi Tafsir-el Quran*. Ed. by Mohammad Ja'far Yāhaghy and Mohammad Mahdi Nāseh. Mashhad: Āstān-e Ghods-e Razavi.

Ketab-e Moghaddas. (۱۹۹۹/۱۳۷۸H). Iīlām: Anjoman-e Bein-ol Melali-e Ketab-e Moghaddas.

Majlesi, Mohammad Bāgher. (۱۹۸۲/۱۳۶۱H). *Behar-ol Anvar*. Tr by Mohammad Hossein Ibn Mohammad Vali. Vol. ۱۳. Orummieh: Ketabforooshi-e Eslammiyyeh.

Mccall, Henrietta. (۱۹۹۴/۱۳۷۳H). *Ostoore-hāye Bein-ol Nahrein-i (Mesopotamian Myths)*. Tr. by Abbas Mokhber. Tehran: Markaz.

Mousavi Kāshāni, Seyyed Mohammad Hossein. (۱۹۹۴/۱۳۷۳H). *Jahan dar Āyandeh ya Alā'em-e Zohoor*. Tehran: Moallef.

N?ldeke, Theodor. (۱۹۹۰/۱۳۶۹H). *Hemāse-ye Melli-e Iran (Das Iranische Nationalepos)*. Tr. by Bozorg Alavi. Tehran: Jāmi.

Nyberg, Henrik Samuel. (۱۹۸۰/۱۳۰۹H). *Din-hāye Iran-e Bāstān (Die Religionen Des Alten Iran)*. Tr. by Seifoddin Najmoddini. Tehran: Markaz-e Motāle'e-ye Farhang-hā.

Pourdavood, Ebrahim. (۱۹۲۷/۱۳۰۶H). *Sushiānt-e Mo'ood-e Mazd Yasna*. Bombay: unknown.

Rosenberg, Donna. (۲۰۰۰/۱۳۷۹H). *Asātir-e Jahān (World Mythology)*. Tr. by Abd-ol Hossein Sharifiān. Tehran: Asātir.

Safa, Zabihollah. (۱۹۸۴/۱۳۶۳H). *Hemāse Sorāyi dar Iran*. Tehran: Amir Kabir.

Sohravardi, Yahyā. (۲۰۳۰ Old Persian/۱۳۰۰H/۱۹۷۶). *Majmoo'e-ye Mosannafāt-e Sheikh-e Eshrāgh*. Vol. ۳. Ed. by Henry Corbin. Tehran: Anjoman-e Shāhanshāhi-e Falsafe-ye Iran.

Tabātabāyi, Seyyed Mohammad Hossein. (۱۹۸۴/۱۳۶۳H). *Tasir-e Almizān*. Tr. by Nāsser Makārem Shirazi et al. Tehran: Bonyād-e Fekri va Elmi-e Tabātabāyi.

The Holy Quran.

Vandidād. (۱۹۹۷/۱۳۷۶H). Tr. by Hāshem Razi. Tehran: Fekr-e Rooz.